فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال پنجم، شمارهٔ ۱۸
تابستان ۱۳۹۷

احساس و شیطنت‌های نوجوانانه

منطق روایت در داستان قربانی

عبدالحسین موحد
پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی
mondou.parsi@gmail.com

چکیده

گونه ادبی داستان کوتاه، با پشتوانه زبان روایت، بنیاد باورهای بومی و خاطره‌های خانوادگی را در خود نگاه داشته، در بازگشت به گذشته، در طرحی تازه روایت‌شده، زبان و کارکرد مؤثر آن را در رویدادهایی سرشار از عاطفه، احساس، ادراک، شادی و اندوه، به‌جا می‌گذارد. داستان کوتاه «قربانی» زبان، بنیاد و فضایی منحصر دارد و در پی‌رنگی مناسب، تازگی و بنیادی شرقی (ایرانی) را در خود به نمایش گذاشته‌است.

نویسنده در این داستان، نشان داده که به‌درستی، داستان کوتاه را به‌عنوان یک فن و هنر شناخته و از سازمایه‌های ساختار روایی آن آگاه است و دانسته که هر واژه، جمله و عبارت را کجا و چگونه به کار برد. «توصیف» از ویژگی بارز این داستان کوتاه است. نویسنده به‌درستی، از پس روایت ماجراها برآمده و در گفت‌وگوها و نقل رویدادهای فرعی، ردّ پای اقلیم و محل زندگی روایت‌کننده را آشکار کرده‌است.

کلیدواژه: داستان، داستان کوتاه، روایت، زبان، منطق، توصیف و واقعیت

درآمد

«قربانی» داستان کوتاهی است که سازمایه‌های آن، بر پایه یک سنت دیرینه قومی و در فضایی سرشار از کنجکاوی دخترانه و رسم و عادت‌های خانوادگی، شکل گرفته‌است. نویسنده در این داستان کوشیده‌است در پیوند با طرح رویدادهای واقعی، به یاری تخیل جوانانه خود، واقعیت را در ذهن خواننده، جذاب و باورپذیر کند و منطق روایت داستان کوتاه را به اثبات برساند.

فصلنامهٔ نقد کتاب
کوروش و نوجوان
سال پنجم، شمارهٔ ۱۸
تابستان ۱۳۹۷

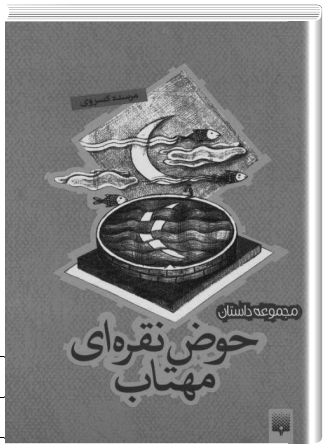

کسروی، مرسده. (۱۳۹۶)، *حوض نقره‌ای مهتاب*، تهران، نشر پیدایش، شابک: ۱-۴۳۱-۲۹۶-۶۰۰-۹۷۸

مجموعه داستان *حوض نقره‌ای مهتاب*، نوشته مرسده کسروی دربردارنده ده داستان کوتاه: شبی که عزرائیل شدم، دیو من، صنعان تو، دروغگو دشمن خدا، باران موکل، مرد و مردانه، قهرقهر تا قیامت، قربانی، میهمانی از آمریکا، از ما بهترون و خانه قهرش آمده، می‌باشد و «نشر پیدایش» این مجموعه را در ۱۳۵ صفحه منتشر کرده‌است.

«قربانی» داستان کوتاهی است که سازمایه‌های آن، بر پایه یک سنت دیرینه قومی و در فضایی سرشار از کنجکاوی دخترانه و رسم و عادت‌های خانوادگی، شکل گرفته‌است

خلاصه داستان

راوی داستان کوتاه «قربانی» یک دختر ته‌تغاری خانواده، به نام «مهتاب» است. مهتاب با پدر و مادرش در تلفنخانه با پسرشان دکتر محمدرضا که در تهران به سر می‌برد، تلفنی صحبت می‌کنند و وقتی می‌شنوند که او دارد می‌آید، بسیار خوشحال‌شده، به خانه برمی‌گردند. مهتاب مرغ و خروس سفید و جوجه‌های خود را آزاد کرده و دست آخر، شیشه پر از تخم سوسک خود را می‌آورد. مادر و عطیه (خواهرش) همواره از این کارهای مهتاب ناراحت هستند. پدر مهتاب از خم دالان خانه پیدایش می‌شود و پشت سر او، میرزا درحالی‌که طناب دور گردن قوچ بزرگی را به دست گرفته، به حیاط خانه پا می‌گذارد. میرزا طناب را به درخت انار در حیاط می‌بندد. مهتاب فکر می‌کند پدرش این قوچ را برای او خریده است، ولی وقتی از پدر خود می‌شنود که: «قوچ قربانیه، مهتاب جان!» و قرار است تا فردا صبح مهمان آن‌ها باشد، بسیار ناراحت می‌شود.

مهتاب، جلو قوچ می‌نشیند و سرش را آهسته بغل می‌کند و بر شاخ‌های فرفری‌اش، دست می‌کشد و از غذاخوردن خودداری می‌کند. او خیلی گرسنه است و به‌سراغ صندوقچه خوراکی‌هایش که در اتاق مشترک با خواهر بزرگترش، عطیه قرار دارد، می‌رود و تنها بیسکویت کرمداری را که مانده‌است، بر می‌دارد، خرد می‌کند

و جلو پوزه قوچ می‌گیرد. اما وقتی می‌بیند قوچ آن را نمی‌خورد، آن را روی زمین می‌ریزد. مادربزرگ مهتاب و به‌دنبال او پدرش، پیدایشان می‌شود. مادر بزرگ با نان لواش در دست به سمت مهتاب می‌آید و مهتاب می‌گوید: «اگه برای منه، نمی‌خورم» مادربزرگ نان را به پوزه قوچ می‌مالد و می‌گوید: «تبرکه این حیوان خدا».

تمام عصر، عطیه و محمدحسن، مهتاب را مسخره می‌کنند. محمدرضا، برادر دکترش، ساک به دست، از راه می‌رسد. مهتاب با دیدن او، انگار تمام دنیا را به او داده باشند، خوشحال می‌شود. محمدرضا دستی به سروگوش قوچ می‌کشد و می‌گوید: «چه بخوایم چه نخوایم، این زبان‌بسته رو فردا قربانی می‌کنن.»

مهتاب، سرانجام روسری قرمزی که محمدرضا برایش آورده، روی سر قوچ، طوری می‌بندد که شاخ‌های آن پیدا می‌ماند، آهسته طناب گردن قوچ را از درخت انار باز می‌کند. چشم مهتاب پر از اشک می‌شود. آن شب، تا صبح، هیچ کس پا از اتاق بیرون نمی‌گذارد و قوچ می‌ماند و تنها مهتاب.

نقد و بررسی داستان

داستان کوتاه «قربانی» در زمان گذشته و از زبان اول شخص مفرد روایت شده‌است. نویسنده در این داستان، یک قوچ قربانی را بهانه‌ای برای به تصویرکشیدن فضای عاطفی، احساسی و روانی گروه خانواده خود قرار داده و در رهگذر گفت‌وگوها، کنش‌ها و توصیف صحنه‌ها، خلق و خوی پدر، مادر، مادربزرگ و برادر و خواهر خود را به‌دقت، نشان داده‌است. زبان داستان بسیار ساده و روان است و لحنی نزدیک به زبان گفتار و عامیانه دارد و در آن غلو، اغراق و ابهام به چشم نمی‌خورد:

«... دو نفری تا چشمشان به خریدهای من افتاد، از حسادت ویرشان گرفت و قبل از این‌که فرصت کنم، عطیه را با گوشواره، کلیپس و سنجاق‌سرهای رنگی رم کنم، با محمدحسن یکی شده بود. دو نفری دم گرفتند که: ته‌طغاری، بندگاری... » (حوض نقره‌ای، ص۸۵).

ریخت روایی این داستان، این اهمیت را برای ما روشن می‌کند تا این داستان کوتاه هم از نظر ساختار، هم از جنبه درونمایه، انگاره روایی یکپارچه‌ای را از واقعیت‌های زندگانی انسان‌ها در روند تکامل طرح‌گونه ادبی، در خود بنمایاند و واژه‌های توصیفی و توالی کنش‌های ویژه یکپارچه‌ای را بپذیرد. نقل رویدادهایی که این داستان کوتاه را شکل داده است، در پیوندی منطقی، ماهیت شیوه‌های ضمنی روایت را تبیین کرده‌اند:

«... دل‌دل می‌کردم تلفنچی صدا بزند: آقای دکتر محمدرضا، تهران، کابین هفت ...» (حوض نقره‌ای، ص۸۳)

نویسنده، مکان داستان خود را به شکلی که بوده، دیده و از توصیف تجربه شخصی خود در پیوند با توالی کنش‌های روایی، یکپارچگی لازم را در طرح داستان خود حفظ کرده است:

«... اول مرغ و خروس سفیدم را آزاد کردم و نصف بیسکوییت‌ها را ریز کردم جلوشان، بعد جوجه‌های محلی را که بابا سفارش داده بود برایم از دهات آورده بودند، آزاد کردم. داخل تشت برای اردکم آب ریختم و نان ریز کردم. گربه گل‌باقلی محبوبم را صدا زدم که به آنی بالای دیوار پیدایش شد و برایش چند پره کالباس انداختم. دست آخر شیشه پر از تخم سوسکم را آوردم گذاشتم روی سرپوش چاه تا سوسک‌های بیرون آمده از تخم را بشمارم.» (حوض نقره‌ای، ص۸۵-۸۶)

نویسنده بر پایه طرح داستان و مشخص‌کردن رویداد اصلی، روایت خود را گسترش داده و به پاره‌هایی پرداخته که بر تأثیر منطقی داستانش افزوده و خواننده را برانگیخته تا فراتر از زبان و گزارش توصیفی او، به جایگاه تخیل نویسنده هم توجه داشته باشد:

«... به عمرم قوچی به آن زیبایی ندیده بودم؛ یک‌دست سفید بود و دو شاخ فِرخورده عسلی‌رنگ او بر گوش‌هایش خودنمایی می‌کرد، از چرخش و پیچشی که به گردنش دور طناب می‌داد، پیدا بود رام هم نیست... رفتم جلو، چشم‌هایش دو تیله شفاف سیاه و خیس بودند پر از حرف‌های نگفته» (حوض نقره‌ای، ص۸۷)

با آن که رویدادهای به هم پیوسته‌ای، این روایت را به‌صورت طبیعی و علت و معلولی، داستان کرده‌است و زیبایی ویژه‌ای را به سرشت داستان بخشیده، اما در بخشی از آن، باگزاره‌ای روبه‌رو می‌شویم که پیوستگی روایت در آن به‌هم خورده و گسستی غیرمنطقی و ساختگی در طرح داستان به‌وجود آورده‌است:

«... تصمیم گرفتم برای منصرف‌کردن مامان و بابا از گشتن قوچ اعتصاب غذا کنم. بابا هر روز روزنامه می‌خرید و می‌خواند. من فقط تیترها را می‌خواندم. هفته پیش کارگرهای کارخانه فولاد اعتصاب غذا کرده‌بودند.» (حوض نقره‌ای، ص۹۰)

آیا این گزاره در موقعیت داستان گسست به‌وجود نیاورده و فرایند زمانی آن را در پیوند با سن و روان‌شناختی یک دختر ته‌تغاری، با آن احساس‌ها، عاطفه‌ها و هیجان‌های جوانی، از ساختار روایت جدا نکرده و انسجام طرح و توالی کنش آن را به‌هم نزده‌است؟ نویسنده می‌توانست به‌جای این گزاره، یکی از انواع قهر و آشتی‌کردن بچه‌ها در خانه را بهانه اعتصاب غذای خود قرار می‌داد.

بهره‌گیری نویسنده از واژه‌هایی مانند: می‌جورید، بندازم، ماشالله، زبان‌بسته،

فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال پنجم، شمارهٔ ۱۸
تابستان ۱۳۹۷

نویسنده بر پایه طرح داستان و مشخص‌کردن رویداد اصلی، روایت خود را گسترش داده و به پاره‌هایی پرداخته که بر تأثیر منطقی داستانش افزوده است

رم کنم، دل‌دل کردم، ویرشان گرفت و... عامیانگی روایت او را برجسته کرده‌است. به‌نظر می‌رسد، نویسنده چندان به مخاطب نیندیشیده‌است و بیشتر، ساختار طرح داستان خود را میدانی مناسب برای نمایش احساس و اندیشه شخصی خود دانسته و توانسته‌است از آگاهی و احاطه خود در زبان‌دانی و روایتگری و ارائه رسم و آداب بومی و سرزمینی در حد توان بهره جوید و این خود می‌تواند یک امتیاز برای او به‌عنوان یک نویسنده داستان کوتاه به‌شمار آید؛ امتیازی که راه ارتباط و ادراک را در مخاطب هموارتر و نزدیک می‌کند.

«... مادربزرگ رفت جلو و به قوچ سلام بلندی کرد و نان را به پوزه‌اش مالید: تَبَرکه این حیوان خدا ... بعد نان متبرک را به چشم‌ها و پیشانی‌اش مالید. من باز گریه‌ام گرفت.» (حوض نقره‌ای، ص۹۱)

خواننده در این داستان کوتاه، همان‌گونه که می‌بینیم، تنها با یک رویداد، روبه‌رو نیست و نویسنده کوشیده‌است از رویدادهای دیگری، با نیروی تمام، برای گسترش طرح داستان خود به‌صورت منطقی بهره‌گیرد و در تشریح و توصیف صحنه‌های شکل‌گرفته داستانش موفق شود و در گذر از رویدادها، با طنزی گسترده و پنهان و پیچیده در زبان، انگیزه‌ها را در شخصیت‌های داستانش مشخص کند:

«... رفت سمت حیاط‌پشتی پیش مادربزرگ، قوچ تقلایی کرد و جفتگی پراند. دو سه انار خشکیده از تکان درخت افتادند.» (حوض نقره‌ای، ص۸۹)

«... قوچ را بغل کردم و حسابی نوازشش کردم. بعد روسری قرمز را بستم روی سرش طوری که شاخ‌ها پیدا باشند و آهسته طنابش را از درخت انار باز کردم ... قوچ بود که روسری قرمز به‌سر با شاخ‌های فرفری‌اش به‌تاخت سمت محمدحسن می‌رفت و عطیه که با جیغ‌وداد ...» (حوض نقره‌ای، ص۹۳)

به‌این‌ترتیب می‌بینیم، نویسنده به‌درستی تلاش کرده‌است، به‌گونه‌ای، گیرایی و باورمندی را در روایت خود تا پایان حفظ کند و مهارت خود را در نوشتن یک داستان کوتاه و ارائه یک روایت واقعی، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی و بیانی در یک فضای خانوادگی، به نمایش بگذارد.

نتیجه‌گیری

اهمیت این نوشته در اول، شکل داستانی و روایی آن است. نویسنده با ارائه طرحی به‌نسبت پیوسته، توانسته‌است تصویری طنزآمیز از رسم‌وآیین زندگی خود را به‌عنوان نمونه‌ای از رسوم و آداب خانوادگی، به نمایش بگذارد و از این راه، احساس، عاطفه، عادت و اعتقاد انسان‌ها را در روند تکامل زندگانی، به تصویر کشد. رویدادهای این داستان در پیوند با موضوع آن، گسترش‌یافته و مخاطب را تا پایان،

مشتاق نگاه دارد و ذهن او را به‌سمت واقعیت و حقیقت راهبری کند.

واکاوی ادبی این داستان کوتاه، ما را از رویه زبانی به درونه ذهنی و روانی نویسنده می‌برد و با هیجان‌ها، احساس‌ها و باورهای بومی و جهان اعتقادی انسان‌ها آشنا می‌کند و به درک و دریافتی فراتر از زبان، گویش و گویه‌ها می‌رساند.

پرداخت داستان کوتاه «قربانی» به‌شیوه‌ای است که خواننده را به‌سوی طبیعت احساس و شیطنت‌های نوجوانانه بیشتر می‌کشاند تا حس ساده کودکانه؛ از این‌رو، رفتارها و کنش شخصیت‌ها، بیشتر حدیث نفس دختری هوشمند و باتجربه است و رویدادهای داستان، طوری پیش‌رفته که به‌درستی، طبیعی و واقعی است و رفتارها و گفتارها با محتوای طرح داستان، هم‌خوانی دارد و عامیانگی ویژه‌ای را آشکار می‌کند که در درک سادگی و روانی مضمون داستان، بسیار مؤثر است.

تنها چیزی که از برتری این داستان به‌عنوان یک داستان کوتاه، کاسته‌است، پایبندنبودن نویسنده به نشانه‌گذاری و آیین نگارش زبان نوشتاری خود است. این نقص و کوتاهی، در همه داستان‌های «حوض نقره‌ای مهتاب» به‌چشم می‌خورد. این امر، باعث‌شده که خواننده، نتواند به‌آسانی و راحتی، جمله‌های متن را در جای خود بخواند و درک کند. نوشتن نمونه‌هایی از این مقوله، در گزاره جداگانه، قابل ارائه است.

اهمیت کار این نویسنده در این است که آبشخور ذهن او، بیشتر در رویدادهای واقعی زندگانی روزمره، شکل گرفته‌است و کار باارزش‌تر او در داستان‌هایش، بهره‌گیری درست از «فن» و «روایت» است. این را می‌دانیم، آنجا که فن و مهارت بر روایت چیرگی دارد، تعادل و توازن میان طبیعت و معنویت داستان، به‌هم می‌خورد و خواننده، تنها به یکی از این‌ها جذب می‌شود و آنجا که «روایت» بر «فن» غلبه می‌یابد، زبان در روند انتقال و ارتباط، ناتوان می‌ماند. اما برتری و ارزش کار این نویسنده، در حفظ و برقراری تعادل و توازنی به‌نسبت پایدار، میان این دو سازمایه در داستان کوتاه «قربانی» است.

فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال پنجم، شمارهٔ ۱۸
تابستان ۱۳۹۷

نویسنده با ارائه طرحی به‌نسبت پیوسته، توانسته‌است تصویری طنزآمیز از رسم‌وآیین زندگی خود را به‌عنوان نمونه‌ای از رسوم و آداب خانوادگی، به نمایش بگذارد